



۲۰۱۸/۰۶/۰۸

م. اسحاق نگارگر

## آیا ما کشور را در قمار مخالفت های سیاستمداران می‌بازیم؟

من هند را دوست دارم. هند کشوری عجیب است بیش از صد گونه دین دارد و خزانه فرهنگ های گوناگونست اما این همه فرهنگ ها در دیگ هند با هم جوش خورده و با حفظ هویت مستقل کنار آمده اند. اشغالگرانی که بر این سرزمین تاخته اند در واقع جادوی هند خود شان را مسحور و بالاخره تسخیر نموده است. شاهان فاتح مغل همه بدین سرزمین دل سپردند و امروز بخش بزرگی از عاید ملی هند از توریسم و جهانگردی است و مسافری نیست که در هند برود و هوای دیدن قطب منار؛ قلعه سرخ؛ مزار همایون و تاج محل را ننماید. احفاد بابر بزرگ در هندخفتند ولی یادگارهایی که در آنجا آباد کرده اند سرچشمه عواید جهانگردی هند است و چشمه ای که هرگز خشک نمی شود.

روزگاری هند هم مانند ما گرفتار بلای نفاق و چند دستگی بود ولی مردانی در عرصه سیاست این کشور پا پیش نهادند که درد هند را تشخیص نمودند و تیر اراده خود را بر تنه مصائب ملی خود کوفتند و امروز بزرگترین دموکراسی در شرق است که استبداد زدگان و نفاق پروردگان شرق می توانند یک عالم از تجربه هند بیاموزند.

هرچند هنوز هم توزیع ثروت در این جامعه عادلانه نیست ولی هند چنانکه راه تغییرات و تحولات سیاسی را با تحمل و تأمل پیمود و به آزادی رسید به عدالت اجتماعی و توزیع بالنسبه عادلانه عاید ملی نیز خواهد رسید.

مهاتما گاندی در ۱۹۰۸ نوشت: «انگلیس هند را اشغال نکرد ولی ما هند را به او دادیم.» و این بزرگمرد فاقه کشیده و لاغر اندام فلسفه واقعی اشغال و زیر دست دیگران رفتن را برای ما آفتابی می کند. ملت های نیرومند و متحد را هیچ قدرت نمی تواند اشغال کند ولی مردمان ضعیف و پراکنده خود دولت های قوی را فرا می خوانند تا بیایند و آنان را اشغال نمایند. مگر ما نبودیم که روس ها را دعوت نمودیم تا بیایند و ما را اشغال کنند و برای ما راه و رسم دولنداری را یاد بدهند. اگر ما دولنداری را یاد داشتیم آن هزاران مشاور روسی در وزارت خانه های ما چه مرگ می خواستند؟

آیا این ما نبودیم که امریکا را دعوت کردیم تا بیاید و ما را اشغال کند؟

آیا امروز رهبران ما از صدر تا ذیل بدون مشاوران امریکایی می توانند و او را از گاو فرق کنند؟

آری گاندی یک حقیقت بدیهی را که ما دریافته ایم مطرح می کند. ملت های ضعیف و گرفتار بلای نفاق اعتماد متقابل نسبت به همدیگر را از دست می دهند و سر شکسته و حتی نا شکسته را به داور بیگانه می برند. تصادفی نیست که ما امروز بیش از یکهزار و یک حامی خارجی داریم. وقتی ما از هواداران خود می خواهیم که فریاد های مُرده باد (اکس) و زنده باد (وای) سر بدهند این حقیقت را از یاد بُرده ایم که حامیان را خود دعوت کرده ایم که بیایند و ما را از هموطنان خود ما کمایی کنند! ما

خود فریاد می زنیم که بیایید و اشغال ما کنید که ما کودکان یتیم و بی سرپرست کفایت لازم را نداریم تا کشور خود را اداره کنیم.

تها یتیم است که به ولی و قیم ضرورت پیدا می کند ولی مشکل اینجاست که ولی و قیم ما هم معلوم نیست و دیگران از ما نمایندگی می نمایند و خود را ولی و قیم ما جلوه میدهند. سیاست در کشور ما برای سیاستمداران ما جواز چور و تلاشک را میدهد. اعتقادهای و ایدئولوژی های تفنگ های پُر کرده است که کار دزدی و چپاول دزدان روز روشن را آسان می کند. روزگاری خانم پروین اعتصامی گفته بود:

## دُزد اگر شب گرم یغما کردن است

## دُزدی حکام روز روشن است

کاش ما هم یک سُپریم کورت (ستره محکمه) فعال می داشتیم که برخی از نواز شریف های عرصه سیاست ما را نیز برای همیشه از اشتراک در فعالیت های سیاسی محروم می کردند تا مردم مجبور نمی شدند این سرمه های آزموده را بار بار بیازمایند.

نخست کسانی چون گاندی و مندیلا به کار است که به ما بگویند همه اشغالگران را نفاق و بیکفایتی ما فرا خوانده است که ما در صد گونه سُرناهی بدآهنگ می دمیم و هیچ کس از سر و صدای گوشخراش نمی داند که ما چه می خواهیم؛ و مقصود ما از آن خواست چیست و بالاخره راه سپرکدام منزل مقصود استیم. مردی چون گاندی به فلسفه خاص خود اعتقاد و دلبستگی داشت که اگر همه دُنیا را برایش می بخشیدند به قول بیدل آنگونه حنای قناعت به پا بسته بود که از جای خود بر نمی خاست و به هموطنان خود با تأکید می گفت که انگلیس شما را اشغال نکرده است بلکه شما و نفاق شما او را فرا خوانده است و این فریاد را در کشوری سر داده بود که در آن ادیان مختلف وجود داشت و حتی کاست های گوناگون داشت که برخی حتی نمی خواستند زحمتکش ترین مردم جامعه روی شان را ببینند. اما او مردم را هدف های مشترک داد و گفت نخست همه خواست های خود را یک سو بگذارید و آزادی را که از دست داده اید حاصل کنید و خود را از فقری که بر شما مستولی است نجات بدهید که محتاج و گرسنه مجبور می شود آزادی را بفروشد و فدای شکم کند.

ما میلیاردها دالر کمک دریافت کرده ایم ولی شاگردان ما در گرما و سرما زیر خیمه ها نشسته اند و ما فقط برای اینکه از پُرشش بگریزیم مانند دزدانی که سر تقسیم غنیمت بکنیم باز هم در شیپور نفاق می دمیم و می پنداریم که اگر این خربوزه را قاش قاش کردیم سهم ما بیشتر خواهد رسید. غافل از این حقیقت تلخ که من و تو استعداد آباد کردن یک دهکده را هم نداریم با کدام پول و با کدام امکانات می خواهیم یک یا چند مملکت را آباد کنیم؟

آنان که به بهانه های ضعیف غوغای تجزیه را سر داده اند همان ها هستند که کاروانی زده شده و کارشان ستره شده است و اکنون خوب می دانند که تجزیه این مملکت با این در هم آمیختگی قوم ها بدون جنگ ها و خونریزی های دوامدار ممکن و میسر نیست و اگر صلح نیاید و جنگ همچنان ادامه یابد عدالت و حاکمیت قانون در جامعه مسلط نمی شود و بنا بر این بازخواست هم می میرد و هیچ کس مجال پیدا نمی کند که از ما بپرسد که این همه پول از کدام آسمان بر سر تان باریده است و طبیعی است که در افغانستان نیز این شیوه یک قریه و صد مِلک اقتصاد مافیایی و مبتنی بر قاچاق را دست ناخورده باقی می گذارد و این جا نیز صد منطقه خود مختار باره؛ کارخانو؛ و دره آدم خیل می سازد.

آنان که صدای صدگونه نا راحتی را سر داده اند و می پندارند که اگر به فرض نام این کشور را بدل کردند و یا در آن یک نظام فدرال برقرار کردند شب در میان همای سعادت را به دام مردم می اندازند به اصطلاح کور از خدا چه می خواهد دو چشم روشن.

تجربه نشان داده است که تاریخ افغانستان تاریخ مبارزه افراط و تفریط است.

چپ آمد و «انقلاب» کرد صدها جوان تحصیلکرده و متخصص را به نام ضد انقلاب از دم تیغ تیر کرد ولی با عدم تفاهم مردم رو برو شد و سرافکنده از میدان کار زار بدر رفت؛

راست آمد بر سر قدرت باهم در افتادند و اکنون اکثر سر برآوردگان آن کشمشی استند که چوبک صد گونه تخلف از حقوق بشر را به دنبال دارند و سخت از بازخواست می ترسند و با صد ترفند فیصله کرده اند که کسی کاری با دوسیه های تخلف شان نداشته باشد بنا بر این عقل سلیم دیگر برای شان نهیب میزند که تجربه های ناکام گذشته را تکرار نکنند و هر تصمیمی که می گیرند بر بنیاد پرسش از مردم بگیرند و در عمل پیاده کنند. بنا بر این وقتی کشور این مرحله بحرانی را پشت سر گذاشت و به حد خود کفایی نسبی رسید آن وقت سیاستمداران امروز که ممکن است کشور را در قمار مخالفت های خود ببازند می توانند هر چه را که به خیر مردم تشخیص کرده اند با مردم در میان بگذارند و در صورتی که نظر شان اکثریت را گرفت آن کیست که بتواند با تصمیم اکثریت مخالفت کند اما در تاریخ جهان این حادثه بسیار رخ داده است که سیاستیون یک منطقه بدین نتیجه رسیده اند که در سطح مملکت نمی توانند رهبر شوند بنا بر این اگر محل زیست خود را از پیکر مملکت جدا کنند رهبر بلامنازع محل زیست خود می شوند چنانکه اگر در هنگام آزادی نیم قاره هند محمدعلی جناح گرفتار همین وسوسه رهبری نمی شد و به اندرز های مولانا ابوالکلام آزاد گوش میداد امروز پاکستانی وجود نداشت که هم خار بغل هند باشد و هم خار بغل افغانستان و بیش از دو صد و چند ملیون مسلمان در نظام دموکراسی هند یک قدرت قابل توجه می بود ولی پاکستان در پس منظر تاریخ خود غیر از دکتاتوران فاسد نظامی و حکومت های فاسد و رشوت خوار دیگر چه دارد؟ یا اینجا در انگستان ان. اس. پی. یا حزب نشنلست اسکاتلند داعیه جدایی از برتانیه داشت اما همین حزب پیشنهاد جدایی را در یک فراندنم باخت و مردم اسکاتلند تصمیم گرفتند که بخشی از برتانیه بمانند و بدین ترتیب سر و صدای جدایی طلبی اسکاتلند فرو خفت. ما از این درس ها باید بیاموزیم. آنان که می خواهند با تکان دادن انگشت تهدید مردم را از تجزیه بترسانند هنوز از خواب نوشین انقلابیگری بیدار نشده و چشمان خود را نمالیده اند تا می دیدند که انقلاب های شکست خورده غیر از ناله های دنامت و پشیمانی چیزی ندارند که به هواداران خود عرضه کنند. تجزیه کشوری به نام افغانستان از راه جنگ و زورگویی چنان غذای صعب الهضم و ناگوارست که هواداران داخلی را به جای شان بگذار حتی همسایه های افغانستان را نیز گرفتار اسهال و استفراغ میکند. زلزله های سیاسی در قلب آسیا زلزله سیاسی در آسیای مرکزی و شرق میانه نیز است. اقبال فهمیده گفته است که:

آسیا یک پیکر آب و گل است

ملت افغان در آن پیکر دل است

تا دل آزاد است آزاد است تن

ورنه خاکی در ره باد است تن

افغانستان بید نیست که از بادها بلرزد بلکه چناریست کهن سال که همیشه در برابر طوفانها و توفانها ایستاده است. هرخواست در هوای و فضای دموکراسی قابل تحمل است و می تواند مطرح شود ما نباید به عملیه اهریمن سازی همدیگر بپردازیم. در شرایط چهل سال جنگ که مینای وحدت ما شکسته و انواع بدبینی ها در میان ما رخنه کرده است سو تفاهم و اهریمن سازی همدیگر جنگ و نفاق ما را تشدید می کند. کمال سیاستمداران ما این است که نیروهای مخالف و باهم در جنگ را زیر یک سقف جمع کنند تا حرف دل خود را با صراحت لهجه بگویند. فاعتبروا یا اولی ابصار. نگارگر ۵ جون ۲۰۱۸ برمنگهم

